

نائلة

دختر عبید بن حر بن عمرو بن جعد بن عوف بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار است. مادرش رُغیبة دختر اوس بن خالد بن جعد بن عوف بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار است.

معمر پسر حزم بن زید بن لوذان بن عمرو بن عبد بن عوف بن غنم بن مالک بن نجار با نائلة ازدواج کرد و برای او عبدالرحمان را آورد. نائلة مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

أثیلة

دختر حارث بن ثعلبة بن صخر بن حرام بن امیة بن عامر بن مازن بن نجار، مادرش فاطمه دختر زید منات بن عمرو بن مازن از خاندان غسان است. اثیله مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

شقیقه

دختر مالک بن قیس بن محرث بن حارث بن ثعلبة بن مازن بن نجار است. مادرش سُهیمة دختر عُویمر بن اشقر بن خنساء بن مبدول بن عمرو بن غنم بن نجار است. او را حارث پسر سراقه بن حارث بن عدی بن مالک بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار به همسری گرفت که برای او عبدالله و امّ عبید فرزندان حارث را آورد، شقیقه مسلمان شده و بیعت کرده است.

کبشة

دختر مالک بن قیس بن محرث بن حارث بن ثعلبة بن مازن، خواهر پدري و مادري شقیقه است. ثعلبة بن عمرو بن محصن بن عمرو بن عتیک بن عمرو بن مبدول بن مالک بن نجار با

کبشه ازدواج کرد. پس از او حباب بن حارث بن عوف بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار با کبشه ازدواج کرد که برای او دختری به نام زینب آورد که او هم با رسول خدا بیعت کرده است. کبشه هم مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

شموس

خواهر پدر و مادری کبشه است. او مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

ام سلیط

او همان ام قیس دختر عبید بن زیاد بن ثعلبة بن خنساء بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار است. مادرش ام عبدالله دختر شبل بن حارث بن عوف از قبیله سکاسک است. ابوسلیط بن ابی حارثه که همان عمرو بن قیس بن مالک بن عدی بن نجار است با ام سلیط ازدواج کرد که برای او سلیط و فاطمه را زاید. ام سلیط مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است و در جنگهای خیبر و حنین هم شرکت داشته است.

از بانوان خاندان عدی بن نجار

نوار

دختر مالک بن صرمة بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. مادرش سلمی دختر عامر بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. ثابت بن ضحاک بن زید بن لوذان بن عمرو بن عبد بن عوف بن غنم بن مالک بن نجار با نوار ازدواج کرد که برای او زید و یزید دو پسر ثابت را زاید، سپس عماره بن حزم بن زید بن لوذان بن عمرو بن عبد بن عوف بن غنم بن مالک بن نجار او را به همسری گرفت که برای او پسری به

نام مالک آورد ولی در کودکی درگذشت. نوار مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

محمد بن عمر واقدی، از افلح بن حمید، از پدرش از خود نوار که مادر زید بن ثابت است ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که به زید باردار بودم و پیش از آنکه او را بزایم بر کعبه پوششهایی از خز سبز و زرد و پارچه‌های ضخیم و پرده‌هایی که بافت خود اعراب بود و پارچه‌های موین دیدم.

محمد بن عمر واقدی، از معاذ بن محمد، از یحیی بن عبدالله بن عبدالرحمان بن سعد بن زرارۃ از گفته کسی که خود از نوار مادر زید بن ثابت شنیده بود برای ما نقل کرد که می‌گفته است: * خانه من بلندترین خانه در کنار مسجد مدینه بود، بلال از همان آغاز که شروع به اذان گفتن کرد بر پشت بام خانه من اذان می‌گفت، تا آن گاه که رسول خدا مسجد را ساخت و از آن پس بر بام مسجد که آن جا سکویی ساخته بودند اذان می‌گفت^۱.

عمرو بن هیشم از گفته مسعودی ما را خبر داد که می‌گفته است: * ثابت بن عبید چنین می‌پنداشت که زید بن ثابت بر جنازه مادر خویش چهار تکبیر گفت.

أم عبید

دختر سراقه بن حارث بن عدی بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار، او خواهر پدري و مادري حارثه بن سراقه است که در جنگ بدر شرکت کرده و شهید شده است. مادرشان ام حارثه زبیب دختر نصر بن ضمضم بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. ام عبید را نخست رافع پسر زید بن عدی بن قیس بن قطن بن خدش بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار به همسری گرفت و پس از او تمیم بن غریه بن عمرو بن عطیه بن خنساء بن مبذول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار با او ازدواج کرد. ام عبید خود و مادرش مسلمان شده‌اند و با رسول خدا بیعت کرده است.

۱. از لحاظ بررسی تاریخ معماری مناره‌ها قابل دقت است که ظاهراً نخستین مناره است.

أُیَسَة

دختر عمرو که همان ابو خارجه و پسر قیس بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است، اُیَسَة خواهر پدر و مادری ابوسلیط اسیره بن عمرو است که در جنگ بدر شرکت کرده است. مادرشان آمنه دختر اوس بن عجرة از خاندان بَلِیّ است که هم پیمان خاندان عوف بن خزرج اند، اُیَسَة را نعمان بن عامر به سواد بن ظفر از قبیله اوس به همسری گرفته است و اُیَسَة برای او پسری به نام قتاده آورده که در جنگ بدر شرکت کرده است و دختری به نام ام سهل، سپس مالک بن سنان بن عبید بن ثعلبه بن عبید بن عبید بن اَبَجَر او را به همسری گرفته است و این اَبَجَر همان خدره بن عوف بن حارث بن خزرج است. اُیَسَة برای مالک ابوسعید خُدَری و فریعه را زاییده است. اُیَسَة مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

ام سهل

خواهر پدری و مادری اُیَسَة است. او را محرز بن عامر بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار به همسری گرفته است. ام سهل مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

ام منذر

دختر قیس بن عمرو بن عبید بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار، او خواهر پدری و مادری سلیط بن قیس است که در جنگ بدر حاضر بوده و در جنگ پُل ابو عبید شهید شده است. مادرشان رغیبه دختر زراره بن عدس بن عبید بن ثعلبه بن غنم بن مالک بن نجار است. ام منذر را قیس بن صعصعه بن وهب بن عدی بن مالک بن عدی بن غنم بن عدی بن نجار به همسری گرفته است که برای او منذر را زاییده است. ام منذر مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت و از ایشان روایت کرده است.

یحیی بن عباد از فلیح از ایوب بن عبدالرحمان از یعقوب بن ابی یعقوب، از ام منذر

دختر قیس عدوی که یکی از خاله‌های حضرت ختمی مرتبت است ما را خبر داد که می‌گفته است: رسول خدا (ص) در حالی که علی (ع) همراهش بود به خانه ما آمدند، در آن هنگام علی از بیماری برخاسته بود و دوره نقاهت را می‌گذراند. ما خوشه‌های آویخته خرما که هنوز کاملاً رسیده نشده بود داشتیم^۱ پیامبر (ص) شروع به خوردن از آن کرد و علی هم همراه ایشان می‌خورد، ام منذر می‌گوید پیامبر به علی فرمودند، دست نگه دار و مخور که دوره نقاهت را می‌گذرانی. علی بر زمین نشست و پیامبر (ص) همچنان خرما می‌خورد. من آشی از جو و چغندر فراهم آوردم و چون به حضور پیامبر آوردم به علی فرمود، از این بخور که برای تو مناسب است.

أم سُلَیْم

دختر قیس بن عمرو بن عبید بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار. محمد بن عمر واقدی می‌گوید که ام سلیم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

عمیرة

دختر قیس، خواهر ام سلیم است. واقدی می‌گوید مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

ثَبِیْتَه

دختر سلیط بن قیس بن عمرو بن عبید بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار، مادرش سُخَیْلَه دختر صَمّه بن عمرو بن عبید بن عمرو بن مبدول بن مالک بن نجار است. او را عبدالله پسر صعصعه بن وهب بن عدی بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار به همسری گرفت که برای او عبدالرحمان و سالمه و میمونه را آورد. ثبیته اسلام آورده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

۱. با توجه به توضیح ابن اثیر در نهایه که همین حدیث را آورده است ترجمه شد به ذیل کلمه دول مراجعه فرمایید.

اسماء

دختر محرز بن عامر بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار، مادرش ام سهیل دختر ابو خارجه عمرو بن قیس بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. او را ابوبشیر قیس بن عبید بن حر بن عمرو بن جعد بن عوف بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار به همسری گرفت که برای او بشیر و جعد را آورد. اسماء نیز مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

کلثم

خواهر پدری و مادری اسماء است. کلثم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

أم حکیم

دختر نصر بن ضمضم بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. مادرش هند دختر زید بن سواد بن مالک بن غنم بن مالک بن نجار است. عمرو بن ثعلبه بن وهب بن عدی بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار با او ازدواج کرده است و ام حارثه برای او دو پسر به نامهای ابو حکیم و عبدالرحمان و دختری به نام سهله که کنیه‌اش ام حکیم بوده آورده است. ام حارثه مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

ام حارثه

نامش رُبَیع و خواهر پدری و مادری ام حکیم است. او را سراقه بن حارث بن عدی بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار به همسری گرفته است که برای او حارثه پسر سراقه را زاییده است. حارثه بن سراقه در جنگ بدر شرکت کرده و در همان جنگ شهید شده است. ام حارثه دختری هم به نام ام عمیر آورده است. ام حارثه مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

أم سلیم

دختر ملحان بن خالد بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. نام اصلی أم سلیم غمیصاء یا رُمیصاء و یا سَهْلَة بوده است و نیز نامهای رُمیلة و انیفة و رُمیثه را هم برای او گفته‌اند. مادرش ملیکه دختر مالک بن عدی بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است. مالک بن نصر بن ضمضم بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار با ام سلیم ازدواج کرد و أم سلیم انس بن مالک را برای او آورد. سپس ابوظلحه زید بن سهل بن اسود بن حرام بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار با او ازدواج کرد و ام سلیم برای او عبدالله و ابوعمیر را آورد. ام سلیم مسلمان شد و با رسول خدا (ص) بیعت کرد و در جنگ حنین با آنکه به عبدالله بن ابوظلحه باردار بود شرکت کرد. پیش از آن هم در جنگ احد برای آب‌رسانی به تشنگان و زخم‌بندی زخمیان شرکت کرده بود.

ابوأسامه حماد بن اسامة از ابن عون از محمد ما را خبر داد که می‌گفته است: * ام سلیم به روز جنگ احد درحالی که خنجری همراه داشت با پیامبر (ص) بود.

محمد بن عمر واقدی از سلیمان بن بلال از عمارة بن غزیه ما را خبر داد که می‌گفته است: * أم سلیم در جنگ حنین درحالی که شمشیری به کمر خود بسته و به عبدالله بن ابی طلحه باردار بوده است همراه رسول خدا بوده است.

یزید بن هارون و عفان بن مسلم هر دو از حماد بن سلمة از ثابت از انس ما را خبر دادند که می‌گفته است: * أم سلیم در جنگ احد خنجری با خود داشته است، شوهرش ابوظلحه به پیامبر گفته است ای رسول خدا! این ام سلیم همراه خنجرش حاضر شده است. ام سلیم گفته است ای رسول خدا خنجر را بدین منظور برداشته‌ام که اگر یکی از مشرکان به من نزدیک شود شکمش را پاره کنم یا شکمش را سفره سازم. وانگهی اسیران جنگی آزاد شده را که اینک نهایت گذاشته و گریخته‌اند بکشم و گردن بزنم پیامبر (ص) لبخند زد و فرمود ای ام سلیم خداوند کفایت می‌فرماید و احسان می‌کند.

عمرو بن عاصم از همام از اسحاق بن عبدالله، از گفته مادر بزرگش أم سلیم ما را خبر داد که او به رسول خدا ایمان آورده است و چون پدر انس که در آن هنگام در سفر بوده

برگشته است از ام سلیم پرسیده است آیا از دین برگشته‌ای؟ گفته است از دین برنگشته‌ام ولی به این مرد ایمان آورده‌ام. ام سلیم درحالی که به پسرش انس اشاره می‌کرده به او می‌گفته است بگو لا اله الا الله و بگو گواهی می‌دهم که محمد رسول خداوند است و پسرک چنان می‌گفته است. پدر انس به ام سلیم می‌گفته است پسر من را تباه مکن و او را بر من مشوران. و او پاسخ می‌داده است من او را تباه نمی‌کنم. گوید مالک از مدینه بیرون شد و با یکی از دشمنان روبرو شد و او مالک را کشت و چون خبر مرگ مالک به ام سلیم رسید گفت اینک انس را چندان از شیر نخواهم گرفت تا خودش پستان را رها کند و تا هنگامی که انس اجازه‌ام ندهد ازدواج نخواهم کرد، ام انس وظیفه خود را به خوبی انجام داد تا هنگامی که انس پستان را رها کرد، در آن هنگام ابوطلحه که مشرک بود از ام سلیم خواستگاری کرد و نپذیرفت. روزی ضمن گفتگو به ابوطلحه گفت آیا سنگی را که هیچ سود و زیانی به تو نمی‌رساند یا چوبی را که درودگر برای تو می‌تراشد و می‌سازد می‌پرستی آیا به تو سود و زیانی می‌رساند؟ این گفته ام سلیم در دل ابوطلحه جا گرفت و روزی پیش ام سلیم آمد و گفت سخنی که گفتمی در دل من جای گرفت و ایمان می‌آورم. ام سلیم گفت در این صورت من همسر تو می‌شوم و کابینی جز همان مسلمانی از تو نمی‌خواهم.

خالد بن مخلد بجلی، از محمد بن موسی از عبدالله بن عبدالله بن ابی طلحه از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابوطلحه از ام سلیم خواستگاری کرد. ام سلیم گفت من به این مرد ایمان آورده‌ام و گواهی می‌دهم که رسول خداوند است اگر تو نیز از من پیروی کنی همسرت خواهم شد، ابوطلحه گفت من هم بر اعتقاد تو هستم، ام سلمه همسر او شد و کابین او اسلام ابوطلحه بود.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس، از محمد بن موسی از عبدالله بن عبدالله بن ابی طلحه ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابوطلحه از ام سلیم دختر ملحان خواستگاری کرد. ام سلیم می‌گفت تا پسر من بالغ نشود و در انجمن‌ها بنشیند و بگوید خداوند از سوی من مادرم را پاداش دهد که به خوبی از سرپرستی من برآمد ازدواج نخواهم کرد، ابوطلحه گفت انس به این مرحله رسیده و در انجمن‌ها نشسته است و همینگونه گفته است. ام سلیم گفت در این صورت کدامیک از این دو شرطی را که می‌گویم می‌پذیری تا همسرت شوم، یا به آیین من در آی یا این مسئله را پوشیده بدار که من به این مرد ایمان آورده‌ام و او را رسول خدا می‌دانم. ابوطلحه گفت من هم بر آیین و اعتقاد تو هستم، گوید مهریه و کابین میان آن

دو فقط اسلام بود.

محمد بن فضل از عبدالرحمان بن اسحاق از حسین بن ابی سفیان از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) به دیدار ام سلیم آمد و در خانه او نماز مستحبی گزارد و سپس خطاب به ام سلیم فرمود هرگاه نماز واجب می گزاری پس از نماز ده مرتبه سبحان الله و ده مرتبه الحمد لله و ده مرتبه تکبیر بگو سپس هرچه از خداوند می خواهی بخواه که برای تو پاسخ آری داده خواهد شد.

عنان بن مسلم از سلیمان بن مغیره از ثابت از انس ما را خبر داد که می گفته است * ابو طلحه به خواستگاری ام سلیم آمد، ام سلیم او را گفت برای من شایسته و روا نیست که همسر مشرک شوم، ای ابو طلحه آیا نمی دانی خدایی را که می پرستید برده فلان خانواده که درودگر است می تراشد و اگر آن را روی آتش بگیرد آتش می گیرد. گوید ابو طلحه در حالی که این سخن بر دلش نشسته بود برگشت. و از آن پس هرگاه ابو طلحه پیش ام سلیم می آمد او همان سخن خویش را بازگو می کرد تا آنکه روزی پیش ام سلیم آمد و گفت آنچه را به من پیشنهاد کردی پذیرفتم. انس می گفته است برای ام سلیم مهریه یی جز مسلمان شدن ابو طلحه نبوده است.

عنان بن مسلم، از حماد بن سلمه از ثابت ما را خبر داد که می گفته است * ام سلیم به ابو طلحه گفت آیا نمی دانی خدایی را که می پرستی چوب درختی است که از زمین می روید و نمی بینی که آن را فلان برده حبشی که برده فلان خانواده است بر زمین می کشد؟ گفت آری همینگونه است. ام سلیم گفت آرم نمی داری که برای چوبی که از زمین می روید و برده حبشی فلان خانواده آن را بر زمین می کشد سجده می کنی؟ آیا نمی توانی گواهی دهی که پروردگاری جز خدای یگانه وجود ندارد و محمد رسول خداوند است و من خود را به ازدواج تو درمی آورم و از تو کابینی جز همان نمی خواهم. ابو طلحه گفت مرا آزاد بگذار تا در این باره بیندیشم و بر کار خود بنگرم. ابو طلحه رفت و اندیشه کرد و باز آمد و گفت گواهی می دهم که پروردگاری جز خداوند یکتا وجود ندارد و محمد (ص) رسول خداست. ام سلیم خطاب به پسر خویش انس گفت برخیز و مرا به ازدواج او در آور.

مسلم بن ابراهیم، از مثنی بن سعید، از قتاده از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * گاهی که پیامبر (ص) به دیدن ام سلیم می آمده اند وقت گزاردن نماز نافله فرامی رسیده است و آن حضرت بر روی فرش ماکه بوریایی شسته و آب پاشیده بود نماز می گزاردند.

و همو، از ربیع بن عبدالله بن جارود هُدلی، از گفته جارود، از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است: * پیامبر (ص) گاهی به دیدار مادرش ام سلیم می آمده‌اند، و ام سلیم خوراکی که برای آن حضرت ساخته بوده یا چیز دیگری که فراهم کرده بوده است به ایشان اهداء می کرده است. انس می گوید برادر کوچکتری داشتم که کنیه اش ابوعمیر بود. روزی پیامبر (ص) به دیدار ما آمدند و پرسیدند ای ام سلیم! چه شده است که پسر ابوعمیر اندوهگین است؟ گفت ای رسول خدا گنجشگ نک سرخی داشت که با آن بازی می کرد، گنجشگ مرده و او اندوهگین است. پیامبر (ص) دست بر سر ابوعمیر می کشید و می پرسید ای ابوعمیر! گنجشگ چه شد؟^۱

عمرو بن عاصم، از همّام، از اسحاق بن عبدالله از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است: * رسول خدا بر هیچ خانه بی غیر از خانه همسران خویش وارد نمی شد مگر خانه ام سلیم و چون در این باره از حضرتش پرسیدند فرمود «برادرش همراه من کشته شده است بدین سبب بر او رحمت می آورم»^۲

عبدالله بن جعفر رقی، از عبیدالله بن عمرو بن ایوب، از محمد بن سیرین از گفته خود ام سلیم ما را خبر داد که می گفته است: * رسول خدا گاهی خواب نیمروزی خود را در خانه من انجام می داد من برای ایشان سفره بی چرمی می گستردم و بر آن می خوابید و چون عرق می کرد سوده مشک های خود را با عرق آن حضرت می آمیختم، محمد بن سیرین می گوید از ام سلیم تقاضا کردم اندکی از آن به من بدهد و محبت کرد و داد. ایوب می گفته است من از محمد بن سیرین خواهش کردم اندکی به من بدهد که چنان کرد و هم اکنون در اختیار من است. می گوید محمد بن سیرین که خوش می داشت در حنوط مردگان مشک قرار دهند چون درگذشت او را با همان مشک حنوط کردند.

عبدالله بن جعفر، از عبیدالله بن عمرو، از عبدالکریم، از براء بن زید ما را خبر داد که می گفته است: * پیامبر (ص) در خانه ام سلیم بر روی سفره بی چرمی خواب نیمروزی انجام داد، هنگامی که رسول خدا بیدار شد ام سلیم سرگرم جمع کردن دانه های عرق بود و بر آنها

۱. محمد بن سعد این روایت را ضمن شرح حال ابوطلحه که از اصحاب شرکت کننده در جنگ بدر است در ترجمه فارسی، ج ۴، ص ۴۲۵ با اندک افزونی آورده است.

۲. منظور بانوان بیگانه است وگرنه خود محمد بن سعد نوشته است که رسول خدا در منزل فاطمه دختر ام و دیگران هم خواب نیمروزی انجام می داده‌اند.

دست می کشید. پیامبر پرسید ام سلیم چه کار می کنی؟ گفت این قطره های عرق را که از بدن شما بیرون آمده است برای برکت می گیرم.

عبدالله بن جعفر با همان اسناد از انس ما را خبر داد که می گفته است: * پیامبر (ص) به خانه ام سلیم آمد، مشکی که در آن آب بود آویخته بود پیامبر (ص) همچنان ایستاده مشک را برداشتند و از دهانه آن آب آشامیدند. ام سلیم دهانه مشک را - برای تبرک جستن - برید و پیش خود نگهداشت.

ابوعاصم نبیل، از ابن جریج از عبدالکریم بن مالک جزری از براء نوه دختری انس بن مالک از انس از گفته مادرش ما را خبر داد که می گفته است: * رسول خدا (ص) به خانه او آمده اند و از مشک آب کوچکی که آویخته بوده است ایستاده و از دهانه مشک آب نوشیده اند، ام سلیم برخاسته و برای تبرک جستن دهانه مشک را بریده - و پیش خود نگهداشته است.

عنان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از ثابت، از انس ما را خبر داد که می گفته است: * هنگامی که حضرت ختمی مرتبت در منی خواستند سر خود را تراشند ابوطلحه مراقبت می کرد همینکه سلمانی نیمی از موهای آن حضرت را تراشید ابوطلحه بخشی از موها را گرفت و برای ام سلیم آورد که او از آنها ضمیمه مشک خود می کرد و در عطردان خود از آن می نهاد. ام سلیم می گوید پیامبر (ص) گاهی به خانه من می آمد و بر سفره یی چرمی استراحت و خواب نیمروزی می کرد و آن حضرت بسیار عرق می کرد. گوید روزی شروع به جمع آوری قطره های عرق از روی سفره کردم و آن را در شیشه یی می ریختم پیامبر (ص) بیدار شدند و پرسیدند ای ام سلیم در این شیشه چه می ریزی؟ گفتم بازمانده عرق بدن شما و می خواهم عطرها ی سوده خود را با آن تر و تازه سازم.

محمد بن عبدالله انصاری، از حمید از انس ما را خبر داد که می گفته است: * پیامبر (ص) به خانه ام سلیم آمد، ام سلیم برای آن حضرت خرما و روغن حاضر کرد. رسول خدا فرمود «روغن را در خیکچه و خرما را در ظرف برگردان که من روزه ام». پیامبر (ص) برخاست و در گوشه حجره نماز مستحبی گزارد و برای ام سلیم و افراد خانواده اش دعا کرد. ام سلیم عرض کرد که ای رسول خدا مرا نیاز کوچکی است، پیامبر (ص) فرمودند چیست؟ گفت خدمتگزارت انس را از دعا فراموش مفرمای. انس می گفته است پیامبر هیچ خیر این جهانی و آن جهانی را رها نفرمود مگر اینکه برای من دعا

فرمود و سپس عرضه داشت «پروردگارا به انس مال و فرزند بسیار روزی کن و برای او برکت بده و من اینک از توانگرترین افراد انصارم» و دخترم امینه مرا خبر داد تا هنگام آمدن حجاج بن یوسف ثقفی به بصره یکصد و بیست و نه تن از تخمه مرا به خاک سپرده است.

محمد بن عبدالله انصاری از حمید از انس ما را خبر داد که می گفته است: * مادرم مرا همراه با زنبیلی از خرماهای رطب به خانه پیامبر (ص) فرستاد، آن حضرت را در خانه اش پیدا نکردم و معلوم شد در خانه یکی از بردگان خود هستند که خیاط بود و کاری را برای ایشان فراهم می ساخت و تریدی هم که آمیزه گوشت و کدو بود برای پیامبر ساخته بود، رسول خدا مرا فراخواندند و چون دیدم از کدو خوشش می آید کدوهای پخته را نزدیک آن حضرت می نهادم. و چون پیامبر به خانه خود برگشت زنبیل رطب را به حضورش نهادم و شروع به خوردن و تقسیم کردن آن فرمود آن چنان که هیچ چیز از آن باقی نماند.^۱

عنان بن مسلم از همام، از قتاده، از انس ما را خبر داد که می گفته است: * اُمُّ سلیم همراه من طبقی خرما برای رسول خدا فرستاد، پیامبر (ص) مشتی از آن برداشت و برای یکی از همسرانش فرستاد و سپس به مانند مردی که به خوردن خرما اشتها دارد شروع به خوردن خرما کرد.

محمد بن عبدالله انصاری از حمید از گفته انس ما را خبر داد که می گفته است: * پیامبر (ص) فرمودند «وارد بهشت شدم و نزدیک خود آوایی شنیدم نگریستم غمبصاء دختر ملحان بود».

عنان بن مسلم و سلیمان بن حرب هر دو از گفته حماد بن سلمه، از ثابت از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است: * پیامبر (ص) فرموده اند «وارد بهشت شدم آوایی شنیدم، پرسیدم صدای کیست؟ گفتند صدای رمبصاء دختر ملحان است»، عنان بن مسلم در روایت خود همین نام را گفته است ولی سلیمان بن حرب نام او را غمبصاء ضبط کرده است. فضل بن دکین از معقل بن عبیدالله از عطاء از گفته خود ام سلیم انصاری ما را خبر داد که می گفته است: * پیامبر (ص) فرموده اند ام سلیم را چه شده است که در این سال با ما حج نمی گزارد؟ ام سلیم گفته است شوهرم دو شتر آبکش بیشتر ندارد بر یکی خود حج خواهد

۱. نظیر همین روایت که شانی از علاقه رسول خدا (ص) به کدو است در شمائل ترمذی، ص ۱۱۰ ترجمه آن به قلم این بنده آمده است.

گزارد و دیگری را برای آبیاری نخلستان خود برجای گذاشته است. گوید پیامبر فرمودند چون ماه رمضان فرا رسید یا فرمودند چون ماه روزه فرا رسید در آن عمره بگزار که عمره در آن ماه همسنگ حج است و به جای حج شمرده می شود.

احمد بن عبدالله بن یونس از ابوشهاب از ابن ابی لیلی از عطاء از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است: * ام سلیم به پیامبر (ص) عرض کرد شوهرم ابوظلحه و پسرش بر شتر آبکش خود آهنگ حج دارند و مرا برجای می گذارند. پیامبر (ص) فرمودند عمره بی در ماه رمضان تو را از حج گزاردن با من بسنده است و کفایت می کند.

عبدالوهاب بن عطاء از سلیمان تیمی از انس ما را خبر داد که می گفته است: * ام سلیم همراه همسران پیامبر بود و ساربانان آنان را با شتاب بر شتران می بردند. گوید پیامبر (ص) از کنار آنان عبور کرد و خطاب به آنجسته^۱ فرمود در حرکت دادن این شیشه های شکننده رعایت کن و مواظب باش.

حسن بن موسی از زهیر از سلیمان تیمی از انس بن مالک از خود ام سلیم ما را خبر داد که می گفته است: * همراه همسران پیامبر (ص) بوده است و شتربانان آنان را شتابان می برده اند و پیامبر (ص) خطاب به آنجسته فرموده اند «در حرکت دادن این شیشه های شکننده رعایت کن».

عبدالله بن جعفر رقی، از عبیدالله بن عمرو از ایوب از ابوقلابه از انس ما را خبر داد که می گفته است: * آنجسته را دیدم که راندن شتری را که پیامبر (ص) سوار بودند و ام سلیم هم همراه ایشان بود عهده دار بود و پیامبر (ص) می فرمود ای آنجسته آرام تر و مواظب باش که این شیشه های شکننده را آرام حرکت دهی.

یحیی بن عباد از عماره بن زاذان، از بنانی از انس ما را خبر داد که می گفته است: * ابوظلحه پسری به نام ابوعمیر داشت و پیامبر گاهی که با آن پسر بچه رویاروی می شدند با محبت می فرمودند ای ابوعمیر گنجشگ چه شد؟^۲ گوید هنگامی که ابوظلحه در یکی از کشتزارهای خود بود کودک بیمار شد و مرد. ام سلیم خودش پیکر کودک را شست و کفن و حنوط کرد و پارچه یی بر او کشید و گفت نباید کسی جز خودم این خبر را به ابوظلحه

۱. نام برده یی سیاه پوست و خوش آواز که برای شتران به هنگام حرکت آواز می خواند و آنان را شتابان به پیش می راند. به اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۲۱ مراجعه فرمایید.

۲. پیش از این ملاحظه کردید که گنجشگ این پسرک مرده بود و کودک ناآرامی می کرد.

بدهد. شامگاه که ابو طلحه برگشت ام سلیم خود را آراسته و خوش بو کرد و با شوهر خویش بگو و بخند کرد و برای او خوراک آورد، ابو طلحه پرسید ابو عمیر در چه حال است؟ گفت آسوده تر است. ابو طلحه شام خورد و سپس از همسر خود کام گرفت. پس از آن ام سلیم گفت ای ابو طلحه اگر خانواده‌یی به خانواده دیگری چیزی را عاریه دهند و سپس از آنان آن را بخواهند باید آن را پس دهند یا پیش خود نگه دارند؟ گفت باید بر آنان پس دهند، گفت در این صورت ابو عمیر را در راه خدا حساب کن. ابو طلحه به حضور پیامبر (ص) رفت و سخن ام سلیم را به عرض رساند. رسول خدا فرمود خداوند دوش را بر شما فرخنده و پربرکت بدارد. گوید ام سلیم همان شب به عبدالله پسر خود از ابو طلحه باردار شد و چون کودک را بزاد به روز هفتم مادرم به من گفتم این کودک را همراه با این سبد که اندکی خرما در آن است به حضور رسول خدا ببر تا کام او را بردارد و او را نام گذاری فرماید. انس می گوید کودک را به حضور آن حضرت بردم پای خود را دراز کردند و کودک را بر آن خواباندند و خرمایی برداشتند و آن را جویدند و نرم کردند و سپس اندکی از آن را در دهان کودک نهادند که شروع به مکیدن آن کرد و پیامبر فرمودند آری که انصار چیزی جز خرما را نمی پسندند.

خالد بن مخلد از محمد بن موسی از عبدالله بن عبدالله بن ابی طلحه از عمویش انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * مادرم ام سلیم دختر ملحان فرزندی آورد، او را همراه من به حضور رسول خدا فرستاد من به حضور آن حضرت رفتم و گفتم این برادرم را مادرم به حضور شما فرستاده است، گوید رسول خدا (ص) او را گرفت و خرمایی را جوید و با جویده آن کام کودک را برداشت و کودک شروع به مکیدن کرد و پیامبر فرمود «نشانی از دوست داشتن انصار خرما را».

محمد بن عبدالله انصاری و عبدالله بن بکر سهمی هر دو از حمید از انس ما را خبر دادند که می گفته است * پسری از ام سلیم که از ابو طلحه داشت سخت بیمار شد، ابو طلحه به مسجد رفت و کودک درگذشت. ام سلیم کارهای کودک را - غسل و کفن و حنوط - انجام داد و گفت ابو طلحه را از مرگ پسرش آگاه مسازید. هنگامی که ابو طلحه از مسجد برگشت ام سلیم همانگونه که همیشه انجام می داد شام او را فراهم ساخت که ابو طلحه و همراهانش شام خوردند ام سلیم سپس به وظایفی که برعهده زن است پرداخت و شوهرش از او کام گرفت و در پایان شب به شوهر خود گفت، ای ابو طلحه می بینی که خاندان فلانی

چگونه‌اند عاریه‌یی گرفته‌اند و از آن بهره‌مند شده‌اند اینک که عاریه را از ایشان مطالبه می‌کنند برگرداندنش به آنان دشوار می‌نماید. ابوطلحه گفت انصاف نمی‌دهند ام سلیم گفت پسر عاریه‌یی از خداوند بود و خدای آن را به سوی خود بازگرفت. ابوطلحه انالله و انا الیه راجعون را بر زبان آورد و خدا را ستود و چون شب را به صبح آورد به حضور رسول خدا رفت پیامبر (ص) همینکه او را دید فرمود خداوند دوشینه را بر شما فرخنده داشت. ام سلیم آن شبهه به عبدالله پسر دیگر خود از ابوطلحه بردار شد. ام سلیم این فرزند را شبانگاهی به دنیا آورد و خوش نمی‌داشت که خود کام او را بردارد و می‌خواست رسول خدا (ص) کام او را بردارند بدین منظور کودک را همراه انس و چند دانه رطب به محضر پیامبر فرستاد. انس می‌گوید هنگامی که به حضور پیامبر رسیدم شتران خود را تیمار می‌داشت و بر آنان مهر می‌زد. گفتم ای رسول خدا ام سلیم امشب فرزندی زاییده است و خوش نمی‌دارد کام او را بردارد تا شما کام او را بردارید. فرمود آیا خوراکی همراه تو هست؟ گفتم آری چند دانه رطب. آن حضرت یکی از آنها را برداشت و جوید و نرم و با آب دهان خود ممزوج کرد و در دهان کودک نهاد که شروع به مکیدن کرد. پیامبر فرمود نشانی از دوست داشتن انصار خرما راست، انس می‌گوید گفتم او را نامگذاری فرماید فرمود «او عبدالله است».

عبدالوهاب بن عطاء از حمید از انس ما را خبر داد که می‌گفته است: «برای ابوطلحه - از مادرم - پسری متولد شد که پیامبر (ص) او را عبدالله نام نهادند. عفتان بن مسلم از حماد بن سلمه از ثابت بنانی از انس ما را خبر داد که می‌گفته است: * پسر بچه‌یی از ابوطلحه درگذشت، ام سلیم پیکر کودک را در پارچه‌یی پیچاند و گفت به ابوطلحه خبر دهید تا خودم او را آگاه سازم، هنگامی که ابوطلحه به خانه آمد ام سلیم برای او شام فراهم آورد و ابوطلحه خورد. ام سلیم سپس بر خود عطر زد و خویش را آراست و شوهر از او کام گرفت که قضا را به پسری بردار شد. پس از آن ام سُلَیْم به شوهرش گفت ای ابوطلحه! فلان خانواده از فلان خانواده عاریه‌یی گرفته‌اند اینک که آنان عاریه خود را مطالبه می‌کنند از برگرداندن آن خودداری می‌کنند. ابوطلحه گفت آنان چنین حقی ندارند باید عاریه را به صاحبش برگرداند، ام سلیم گفت پسر تو نیز عاریه‌یی از سوی خداوند متعال بود و خداوند او را بازگرفت، ابوطلحه انالله و انا الیه راجعون بر زبان آورد، انس می‌گوید، چون پیامبر (ص) از این موضوع آگاه شد فرمود «خداوند برای آن دو دیشب خیر و برکت

قرار داد و چون کودک زاده شد ام سلیم او را همراه من به حضور رسول خدا فرستاد، من چند دانه خرما هم برداشتم و پیش پیامبر (ص) رفتم ایشان درحالی که عبایی بر تن داشتند یکی از شتران خود را تیمار می فرمودند. رسول خدا از من پرسیدند آیا خرما همراهت هست؟ گفتم آری، آن را گرفت و در دهان خویش نهاد و نرم کرد و لعاب دهان خویش را که با آن آمیخته بود در دهان کودک انداخت و نوزاد شروع به مکیدن کرد، رسول خدا فرمود نشانی از دوست داشتن انصار خرما را، آنگاه کام کودک را برداشت و او را عبدالله نام نهاد و میان انصار کودکی خوشبخت تر و برتر از او نبود.

یزید بن هارون از عبدالله بن عون از انس بن سیرین از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است: پسر من از ابوطلحه بیمار بود، ابوطلحه از خانه بیرون رفت و پسرک مرد، چون ابوطلحه برگشت پرسید حال پسر من چگونه است؟ ام سلیم گفت بهتر و آرامتر است، او برای شوهر خود شام آورد و او شام خورد و سپس از ام سلیم کام گرفت و چون آسوده شد ام سلیم گفت اینک موضوع را آشکار و پیکر کودک را به خاک بسپرد، ابوطلحه چون صبح شد به حضور پیامبر رفت و ایشان را از موضوع آگاه کرد پیامبر پرسید آیا دیشب هم بستر شده اید؟ گفتم آری، فرمود پروردگارا بر ایشان فرخنده بدار، انس می گوید مادرم ام سلیم پسر من آورد و ابوطلحه به من گفت او را به حضور پیامبر ببر مادر چند دانه خرما همراه من کرد و چون نوزاد را به حضور پیامبر بردم او را گرفته و فرمود آیا چیزی همراه داری؟ گفتم آری چند دانه خرما، پیامبر آن را گرفت و جوید و اندکی از آن را در دهان نوزاد نهاد و کام او را برداشت و او را عبدالله نام نهاد.

خالد بن مخلد از عبدالله بن عمر از گفته ام یحیی انصاری از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است: پیامبر (ص) سه دانه خرما را جوید و پس از آنکه خوب آن را جوید و با لعاب دهانش آمیخته شد اندکی از آن را در دهان کودک نهاد و کامش را با آن برداشت، نوزاد با اشتها شروع به مکیدن کرد و پیامبر می فرمود نشانی از دوست داشتن انصار خرما راست.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس، از محمد بن موسی بن ابی عبدالله، از عبدالله بن عبدالله بن ابی طلحه از گفته انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است: مادرم ام سلیم برادرم عبدالله بن ابی طلحه را در پایان شب به دنیا آورد، ابوطلحه گفت تا از خواب برنخاسته ام کام کودک را برندارید و کاری انجام ندهید، گوید چون ام سلیم شب را به روز

آورد نوزاد را شست و او را همراه من به حضور پیامبر (ص) فرستاد و به من گفت برادرت را به حضور رسول خدا ببر، انس می گوید او را پیش آن حضرت بردم ایشان در حالی که ازاری بر تن و ماله بی در دست داشت ایستاده بود، از من پرسید انس این چیست؟ گفتم برادرم است که مادرم او را به حضور شما فرستاده است، آن حضرت کودک را گرفت و یک دانه خرما خواست و آن را جوید و نرم کرد و کام کودک را با آن برداشت و کودک با اشتیاق شروع به مکیدن کرد. پیامبر (ص) خندید و فرمود نمودار دوست داشتن انصار خرما راست.

سعید بن منصور از ابوالاحوص از سعید بن مسروق از گفته عباية بن رفاعه ما را را خبر داد که می گفته است: ام انس همسر ابوطلحه انصاری بود و برای او پسری آورد، کودک بیمار شد، ابوطلحه به حضور پیامبر رفت و پسرک مرد، مادر پیکر کودک را در پارچه پیچید، هنگامی که ابوطلحه برگشت پرسید پسر در چه حال است، گفت خوب است و برای شوهر خود میوه تازه آورد که از آن خورد پس از آن ام سلیم از شوهر خود تقاضای کام کرد و ابوطلحه با او هم بستر شد، و سپس ام سلیم به او گفت می بینی برخی از همسایگان ما چگونه رفتار می کنند، چیزی پیش آنان عاریه بوده است اینک که آن را از ایشان مطالبه می کنند از برگرداندن آن خودداری می ورزند، ابوطلحه گفت بسیار بد می کنند، ام سلیم گفت این مثلی است که برای تو زدم، پسر عاریه بی بود که خداوند ارزانی داشته بود و اینک آن را باز ستده است، ابوطلحه گفت به خدا سوگند که امشب تو در صبر و شکیبایی مرا مغلوب نخواهی کرد. بامداد ابوطلحه به حضور پیامبر (ص) آمد و ایشان را آگاه کرد، به پیشگاه خداوند عرضه داشت «پروردگارا دیشب را برای آنان فرخنده بدار»، گوید ام سلیم برای ابوطلحه پسری دیگر آورد، عبايه می گفته است من هفت پسر از پسران همین پسر ابوطلحه را دیدم که همه شان فرا گرفتن قرآن را ختم کرده بودند.^۱

أم حرام

او خواهر پدری و مادری أم سلیم است، او را عبادة بن صامت بن قیس بن اصرم بن فهر بن ثعلبة بن غنم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج او را به همسری گرفت که ام حرام برای

۱. ظاهراً نقل این موضوع با این همه سند و زوایان برای بیان ارزش اعتماد و تسلیم به مشیت خداوند است.

او محمد را آورد، سپس عمرو بن قس بن زید بن سواد بن مالک بن غنم بن مالک بن نجار او را به همسری گرفت که برای او قیس و عبدالله را آورد. ام حرام مسلمان شده و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرده است.

معن بن عیسی از مالک بن انس از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه از گفته انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * ام حرام - که خاله انس بوده است - همسر عبادة بن صامت بوده است.

عنان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از یحیی بن سعید، از محمد بن یحیی بن حبان از انس بن مالک از گفته - خاله اش - ام حرام دختر ملحان ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) در خانه من خواب نیمروزی گزارد هنگامی که بیدار شد می خندید، گفتم ای رسول خدا پدر و مادرم فدایت باد از چه چیزی می خندی؟ فرمود: گروهی از امت من بر این دریا سوار می شوند و می نشینند همچون پادشاهان بر تختها، گفتم ای رسول خدا دعا فرما که خداوند مرا از ایشان قرار دهد، فرمود تو از آنان خواهی بود. ام حرام گوید پیامبر (ص) بار دیگر خوابید و چون بیدار شد می خندید گفتم ای رسول خدا از چه چیزی می خندی؟ همان سخن را بازگو فرمود، گفتم دعا فرمای که خداوند مرا از ایشان قرار دهد، فرمود تو از افراد نخست خواهی بود.^۱

گوید ام حرام همراه شوهرش عبادة بن صامت به جهاد رفت قضا را ناقه ام حرام او را بر زمین افکند و درگذشت. عنان بن مسلم که راوی این موضوع است می گوید گمان می کنم که پیامبر (ص) فرموده اند بر پشت این دریا سوار می شوند.

سلیمان بن حرب از حماد بن زید از یحیی بن سعید از محمد بن یحیی بن حبان از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * ام حرام دختر ملحان از گفته رسول خدا همینگونه برای من نقل کرد. انس می افزوده است که قاطری را نزدیک آوردند تا ام حرام سوار شود، و چون سوار شد استر او را بر زمین افکند و گردنش شکست و درگذشت.

۱. صحرا مقصود وصول به شهادت است و جمله کنایه از غوطه خوردن در دریای خون و شهادت است.

أم عبدالله دختر ملحان

خواهر ام سلیم و ام حرام است، واقدی می گوید ام عبدالله مسلمان شده و با رسول خدا (ص) بیعت کرده است.

أم برده

نامش خولة و دختر منذر بن زید بن لبید بن خدش بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است، مادرش زینب دختر سفیان بن قیس بن زعوراء بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. او را براء بن اوس بن جعد بن عوف بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار به همسری گرفت، ام برده مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است و او همان است که ابراهیم پسر رسول خدا را شیر داده است.

خولة

دختر قیس بن سکن بن قیس بن زعوراء بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار. مادرش ام خولة دختر سفیان بن قیس بن زعوراء بن حرام بن جندب از خاندان عدی بن نجار است. خولة را هشام بن عامر بن امیه بن زید بن حسحاس بن مالک از خاندان عدی بن نجار به همسری گرفت، خولة مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

از بانوان خاندان دینار بن نجار

سُعَيْدَة

کنیده اش ام رباع و دختر عبد عمرو بن مسعود بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار بن نجار است.

مادرش سمیراء دختر قیس بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار است. او را ابویُسر پسر کعب بن عمرو بن عبادة بن عمرو بن سواد بن غنم از خاندان سلمه خزرج به همسری گرفت و سپس کعب بن زید بن قیس بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار با او ازدواج کرد که برای او پسری به نام عبدالله و دختری به نام جمیله آورد. ام رباع مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است. او خواهر پدري و مادري نعمان و ضحاک پسران عبد عمرو است که هر دو در جنگ بدر شرکت کرده‌اند.

مَدُوس

دختر قطبة بن عبد عمرو بن مسعود بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار بن نجار. مادرش عميرة دختر قرط بن خنساء بن سنان بن عبید بن عدی از خاندان سلمه است. نخست عماره پسر حباب بن سعد بن قیس بن عمرو بن زید بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار او را به همسری گرفت که برای او ابو عمرو را آورد. سپس عبدالله بن کعب بن زید بن قیس بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار با او ازدواج کرد که برای او عتبه و أم سعد را آورد و پس از آن عبدالله پسر ابوسلیط أسیره بن عمرو بن قیس بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار با او ازدواج کرد و مندوس برای او مروان را زایید. مندوس مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

هَزِيلَة

دختر سعید بن سهیل بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار. او را شبات پسر خدیج بن اوس بن قراقر بن ضحیان که هم پیمان خاندان حرام بوده به همسری گرفته است. هزيلة مسلمان شد و با رسول خدا (ص) بیعت کرد.

سَمِيرَاء

دختر قیس بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار. مادرش سلمی دختر اسود

بن حرام بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است. عبد عمرو بن مسعود بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار بن نجار با او ازدواج کرد و سمیراء برای او نعمان و ضحاک را زایید که هر دو در جنگ بدر شرکت کردند و پسر دیگری به نام قطبه که در جنگ بثر معونه شهید شد و دختری به نام ام رباع که از بیعت کنندگان با رسول خدا بوده است. سپس حارث بن ثعلبة بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار بن نجار سمیرا را به همسری گرفت که برای او پسری به نام سلم آورد که در جنگ بدر شرکت کرد و در جنگ احد شهید شد و دختری به نام ام حارث آورد که از بیعت کنندگان با رسول خدا بوده است. سمیراء مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

ام حارث

دختر حارث بن ثعلبة است و مادرش سُمیرا دختر قیس بن مالک است. ام حارث را عمرو بن غزیه بن عمرو بن ثعلبة بن خنساء بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار به همسری گرفت که برای او حارث و عبدالرحمان را آورد، سپس حارث بن خزیمه بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار بن نجار با او ازدواج کرد که سهمیه را برای او آورد. ام حارث مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

از بانوان خاندان مالک بن نجار

فارعة

او همان فریعة دختر زراره بن عدس بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار است. مادرش سعاد دختر رافع بن معاویة بن عبید بن ابجر بن عوف بن حارث بن خزرج است. فارعه خواهر تنی ابوامامه اسعد بن زراره است که از نقیبان انصار بوده است.

فارعه را قیس بن فهد بن قیس بن ثعلبة بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار به

همسری گرفت، فارعه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

زُغَبَة^۱

دختر زراره خواهر پدری و مادری فارعه است. او را غُرد که همان خالد بن حسحاس بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است به همسری گرفت. زُغَبَة مسلمان شده و بیعت کرده است.

حَبِیْبَة

دختر اسعد بن زراره بن عدس بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار است، مادرش عمیره دختر سهل بن ثعلبة بن حارث بن زید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار است، حبیبه را سهل بن حنیف بن واهب بن عَکَیْم بن ثعلبة بن حارث بن مجدعة بن عمرو بن حنش بن عوف بن عمرو بن عوف از قبیله اوس به همسری گرفت که برای او ابوامامه پسر سهل بن حنیف را آورد، سهل نوزاد را به حضور رسول خدا آورد و گفت او را نامگذاری فرمای، پیامبر (ص) او را سهل نام نهاد و کنیه ابوامامه داد، حبیبه مسلمان شد و بیعت کرد.

کَبِشَة

دختر اسعد بن زراره خواهر پدری و مادری حبیبه است، او را عبدالله بن ابی حبیبه بن ازعر بن زید بن عطف بن ضبیعه بن زید از خاندان عمرو بن عوف به همسری گرفت او را که کوچکترین دختران اسعد بن زراره بود پیامبر (ص) به ازدواج عبدالله بن ابی حبیبه درآورد، کبشه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

۱. کبشه بویهای طرف طلایی رنگ است.

فارعة

او همان فریعه است که خواهر تنی کبشه و حبیبه است. او بزرگترین دختران اسعد بن زراره بود و چون به بلوغ رسید نَبِیْط پسر جابر بن مالک بن عدی بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار از او خواستگاری کرد و پیامبر (ص) او را به ازدواج نَبِیْط درآورد. شبی که عروس را به خانه داماد می بردند نبیط به آنان گفت چنین بگویید:

«پیش شما آمدم پیش شما آمدیم خوشامدمان گوید تا خوشامدتان گوئیم و اگر گندم خوش رنگ و گندم گون نمی بود به سرزمین شما نمی آمدیم و اگر زر سرخ نمی بود پیش شما نمی آمدیم»^۱

فارعه را به خانه نبیط بردند او باردار شد و چون زایید پدر نوزاد او را به حضور پیامبر (ص) آورد و گفت او را نامگذاری فرمایید. رسول خدا او را عبدالملک نام نهاد و برای او آرزوی برکت فرمود. فارعه مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

عُمَیْرَة

دختر مسعود بن زراره بن عدس بن عبید بن ثعلبه بن غنم بن مالک بن نجار، گفته اند مادرش بانویی از خاندان مخزوم قریش است. او را علقمه بن عمرو بن ثقف بن مالک بن مبدول از خاندان مالک نجار است. عمیره مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

سودة

دختر حارثه بن نعمان بن نفع بن زید بن عبید بن ثعلبه بن غنم بن مالک بن نجار مادرش ام خالد دختر خالد بن یعیش بن قیس بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است.

۱. انیناکم انیناکم فحیونا نحیکم ولولا حنطة السراء لم نخلل بوادیکم
و لولا الذهب الاحمر ما حنناکم

عبدالله بن ابی حرام بن قیس بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار بن نجار با سوده ازدواج کرد. سوده مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

عمرة

خواهر پدري و مادري سوده است. نخست او را قیس بن عمرو بن سهل بن ثعلبة بن حارث بن زید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار به همسری گرفت و پس از او عثمان بن سهل بن حنیف بن واهب بن عکیم بن ثعلبة بن حارث بن مجدعة بن عمرو بن حنش از خاندان عمرو بن عوف با عمره ازدواج کرد. عمره نیز مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

أم هشام دختر حارثة

او هم خواهر تنی عمره و سوده است. عمارة بن حبحاب بن سعد بن قیس بن عمرو بن زیدمنات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار با ام هشام ازدواج کرد. ام هشام مسلمان شد و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرد.

واقدی از عبدالرحمان بن محمد بن عبدالرحمان بن سعد بن زرارة از عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از یحیی بن عبدالله بن عبدالرحمان بن سعد بن زرارة از ام هشام ما را خبر داد که می گفته است: * پیامبر (ص) در محله ما و همراه ما زندگی می کرد و یک سال یا حدود یک سال تنور ما یکی بود.

عبدالله بن نمیر، از محمد بن اسحاق، از عبدالله بن ابی بکر، از یحیی بن عبدالله بن عبدالرحمان بن سعد بن زرارة از خود ام هشام دختر حارثة ما را خبر داد که می گفته است: * یک سال یا یک سال و چندماه همراه رسول خدا بودیم و تنور ما و تنور آن حضرت یکی بود. و من سوره «ق» را فقط از زبان خود پیامبر آموختم که هر جمعه هنگامی که برای مردم خطبه می خواند آن سوره را تلاوت می فرمود. گوید عبدالله بن نمیر نام او را ام هشام نوشته که اشتباه است و همان ام هشام درست است.

جعدة دختر عبید

بن ثعلبة بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار، مادرش رعاع دختر عدی بن سواد بن مالک بن غنم بن مالک بن نجار است. او را نعمان بن نفع بن زید بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار به همسری گرفت که برای او حارثة بن نعمان را آورد که در جنگ بدر شرکت کرده است. پس از او حباب بن ارقم بن عوف بن وهب بن عمرو بن عبد بن عوف بن غنم بن مالک بن نجار با جعدة ازدواج کرد که برای او پسری به نام حارث زایید. جعدة مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

عفراء

دختر عبید، خواهر پدري و مادري جعدة است. حارث بن رفاعه بن حارث بن سواد بن مالک بن غنم بن مالک بن نجار او را به همسری گرفت. عفراء برای او سه پسر به نامهای معاذ و معوذ و عوف^۱ آورد که هر سه در جنگ بدر شرکت کردند. عفراء مسلمان شد و با پیامبر بیعت کرد.

خولة

دختر عبید، او هم خواهر پدري و مادري جعدة است. صامت بن زید بن خلدة بن عامر بن زریق بن عامر از قبيلة خزرج با او ازدواج کرد که برای او معاویة را زایید، خولة هم مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

۱. نام این پسر را به صورت عوذ هم نوشته‌اند. به اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۵۳ مراجعه شود.